علمی - پژوهشی
فصلنامهٔ تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال بیست و یکم، شمارهٔ ۸۴ «ویژهٔ پژوهش‌های حدیثی»، پاییز ۱۴۰۳، ص ۱۳۸-۱۵۳

خوانشی نو از شناخت و تفاوت معنایی واژگان «سکون»، «قرار» و «اطمینان» در قرآن با رویکرد تفسیر قرآن به قرآن

محبوبه موسائی‌پور[۱]

چکیده: کاربست هر واژه در قرآن به گونه‌ای است که هیچ لغت هم‌معنایی، نمی‌تواند حق مطلب و مفهوم مورد نظرآن واژه را ادا کند و این نکته‌ای است که در تفسیر آیات، اثرگذار و مورد اهمیت است. در این راستا پژوهش حاضر با هدف بازشناسی تفاوت معنایی سه واژه «سکون»، «قرار» و «اطمینان» در قرآن که در معنای مترادف آرامش از سوی بسیاری مفسران و مترجمان قرآن شهرت یافته، کوشیده است تا با تمرکز بر روش تفسیر قرآن به قرآن و بر مبنای تحلیل واژگانی، نشان دهد که هرلغت، با توجه به مقتضای حال و در خدمت معنایی خاص برای انتقال پیام چینش شده است. نتایج نشان می‌دهد، سکون از ریشه «سَکَنَ» به مفهوم آرام گرفتن موقت جسم و نفس است که ناشی از امور مدت‌دار بوده و به انسان اعطا شده است. قرار از «قَرَرَ» در معنای اصلی آرامش، نمودی ندارد بلکه بیشتر بر جایگاه پایدار وگاه غیرقابل برگشت و نیز زمان استوار و پا برجا دلالت دارد. اطمینان از ریشه «طَمَنَ» سطح التفات انسان در اعتماد به خدا و غیب است که مراتب دارد و جایگاه حقیقی و برگشت ناپذیر آن قلب است و به واسطه امری بیرونی بعد از تلاطم، حاصل می‌شود؛ این امر بیرونی بسته به سطح ایمان و جهان‌بینی افراد متفاوت است.

کلید واژه: اختلاف معنا، سکون، قرار، اطمینان، تفسیر قرآن به قرآن.

---

* دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۷؛ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۱۷.

۱. استادیارگروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران، ایمیل: m. mousaeipour@pnu. ac. ir

مقدمه:

از جمله ساحت‌های مهم در فهم و تفسیر آیات قرآن، درک معنای واژگان و توجه به کاربست خاص قرآن برای هر لغت در جایگاه خود است. این امر بدین معنا است که برخلاف تالیفات رایج ادبی در گفتمان قرآنی، قائل حکیم، کارکرد منحصر به فرد و رسالت ویژه‌ای برای افاده معنا و پیام خود به هر واژه داده است؛ به گونه‌ای که هیچ واژه به ظاهر مترادفی، از عهده القای آن مفهوم ویژه بر نخواهد آمد. بدین قرار اگر چه گاهی دو یا چند واژه، شباهت‌های بسیار و مرزهای مشترکی از نظر وجوه معنایی با یکدیگر دارند اما تفاوتهای ریشه‌ای و ماهوی آنها را نباید از نظر دور داشت. این امر گاهی در تفاسیر و ترجمه‌های قرآن آن‌گونه که باید مورد توجه قرار نگرفته و برخی واژگان، مترادف هم در نظر گرفته شده و به جای هم به کار رفته‌اند؛ در حالی که تتبع در آیات و مداقه در نوع کاربرد و سیاق قرآن در بهره‌گیری از کلمات، خلاف آن را آشکار می‌سازد و توجه به این امر، چه بسا منجر به نتیجه تفسیری و حتی فقهی متفاوت در آیات احکام شود.

در راستای توجه به این مساله، پژوهش حاضر با هدف تبیین گوشه‌ای از تناسب بی‌نظیر لفظ و معنا در ادبیات قرآن، به بررسی وجوه معنایی خاص و متفاوت سه واژه به ظاهر مترادف «اطمینان»، «سکون» و «قرار» در کاربست قرآنی پرداخته است. قرآن کریم در تصویر سازی از حالت روانی مومنین و رسولانش در مواجهه با امور مختلف از این واژه‌ها بهره برده است که در تفاسیر و ترجمه‌ها به طور معمول هر سه واژه به معنای همسان «آرامش» در نظر گرفته شده و به تفاوت‌های مفهومی آنها اشاره چندانی نشده است. برای جبران این خلأ، این مقال کوشیده است تا با دقت در آیات مربوط، مولفه‌های معنایی هر کدام از این سه واژه را که در انتخاب و گزینش آن در آیه دخیل بوده، بررسی و تبیین نماید.

درباره معنا شناسی و تفسیر تحلیلی این واژگان، پژوهش مستقلی که همسان با رویکرد مقاله حاضر باشد، یافت نشد. تنها، مقاله‌ای در نشریه تفسیرپژوهی با عنوان «معناشناسی ریشه «سَکَنَ» و مشتقاتش در قرآن کریم با تکیه بر روابط هم نشینی و جانشینی» توسط فاطمه رستگار نیا و محمدهادی امین ناجی، در شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۴۰۰ به چاپ

رسیده که همان گونه که از عنوان مقاله پیداست به طور مستقل به معناشناسی ریشه «سَکَنَ» و مشتقات آن بر اساس روابط همنشینی و جانشینی پرداخته شده است در حالی که محور پژوهش حاضر، رویکرد انتقادی به کتب لغت و تفسیر و تمرکز بر معنای اصیل لغت با توجه به آیات و سیاق است. جنبه دیگر تفاوت نگاشته ذکر شده با این مقال، این است که با دیگر واژگان به ظاهر مترادف در حوزه معنایی آرامش مقایسه نشده و تفاوت معنایی آنها با یکدیگر مورد توجه قرار نگرفته است. بدین قرار، این نوشتار به لحاظ رویکرد و نتیجه، نوآورانه بوده و از دستاوردهای بدیعی برخوردار است.

کارکرد مفهومی لغات در بستر و بافت زبانی قرآن

تامل در آیات قرآن نشان می‌دهد؛ واژگان قرآنی در پهنه مفهومی و معنایی قرآن، دارای جایگاه بی‌بدیلی هستند که اگر چه در ابتدای امر و بدون مداقه در عمق معنایی آنها، ممکن است با لغات دیگر همگونی و ترادف ظاهری را به ذهن متبادر سازد اما چون در ژرفای معانی و دلالت‌ها غور و بررسی شود؛ این حقیقت خودنمایی می‌کند که هر واژه در رساندن دلالت خاص و مورد نظر، غیر قابل جایگزین و منحصر به فرد است. این امر مبنا و محور اصلی تحلیل واژگان (سکون، قرار، اطمینان) در پژوهش پیش رو قرار گرفته است.

واژه سکون از ریشه «سَکَنَ» با تمام اشتقاقات آن ۶۹ بار در ۴۰ سوره و ۶۶ آیه، واژه قرار از «قَرَرَ» ۳۸ بار در ۲۲ سوره و ۳۷ آیه و واژه اطمینان از ریشه «طَمَنَ» ۱۳ بار در ۱۱ سوره و ۱۲ آیه در قرآن به کار رفته است.

بسیاری از مفسران و مترجمان به طور معمول هر سه واژه را به یک معنا دانسته و برای هر سه معادل آرامش را به کار برده‌اند؛ در حالی که، درنگ در آیات مورد نظر و محتوای آنها ما را به حقایقی درباره تفاوت معنایی آنها رهنمون می‌سازد.

تامل در حوزه‌های معنایی هر کدام از این لغات و موضوعات همنشین و توجه در سیاق آنها این ضرورت را ایجاب می‌کند تا با تمرکز بر عدم خلط مفاهیم به دلیل همسانی، پیام زیبا ونکات باریک بینانه قرآن بیشتر ظهور و بروز پیدا کند.

تحلیل لغوی واژگان

منابع لغوی در تحلیل معنای این سه واژه، آنها را معمولا قریب المعنا و گاه مترادف بیان کرده‌اند. در تحلیل واژه «سَکَنَ» راغب معتقد است؛ آرامش یافتن و هر چیزی که موجب آرامش است، را، «سَکَن» و ایستادن و ثابت شدن چیزی بعد از حرکت را سکون می‌گویند؛ به همین دلیل در ساکن شدن و منزل گزیدن نیز به کار می‌رود و جایی که در آنجا بدون اجرت و کرایه، سکونت می‌یابند را سُکْنَی می‌گویند. همچنین - سکن - در معنی آتشی است که به‌وسیله آن آرامش می‌یابند و گرم می‌شوند و در اطرافش استراحت می‌کنند یا چاقو را سِکِّین می‌نامند چون حرکت حیوان را از بین می‌برد و آن را بی‌تحرّك و ساکن می‌کند، چنین نامیده شده و گفته شده جمع سَاکِن - سُکَّان - است و معنی سُکَّان السَّفِینة برای اینست که کشتی را از حرکت بازمی‌دارد و آرام می‌کند. (راغب، ۱۴۱۲/ ۴۱۷)

ابن منظور و فراهیدی نیز در نظری مشابه موارد دیگری همچون خضوع، وقار و امنیت، استقامت، اطمینان و هر آنچه انسان به آن آرام می‌گیرد، همچنین زن از آن جهت که مرد در کنارش ساکن می‌شود را به معانی قبل اضافه نموده‌اند. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج۲۱۱/۱۳؛ فراهیدی، ۱۹۹۶، ج۳۱۲/۵)

در تعریف واژه اطمینان، لغویان اقدم همچون فراهیدی و ابن منظور، آن را از ریشه «طَمَنَ» به معنی سکون، آرامش و ثبات دانسته‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج۲۶۸/۳؛ فراهیدی، ۱۹۹۶، ج۴۴۲/۷)

در تعریف واژه قرار نیز اصل آن را از «قَرَّ» به معنای سکون و ثبات (راغب، ۶۶۲/۱۴۱۲) یا از «قُرّ» به معنای سرما که اقتضای سکون و بی‌حرکتی دارد بیان داشته‌اند لذا، اقرار همان اثبات چیزی است و یوم القَرّ روزی است که مردم در منی ساکن می‌شوند (فراهیدی، ۱۹۹۶، ج۲۱/۵؛ راغب، ۱۴۱۲، ۶۶۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج۸۲/۵؛ ابن‌درید، ۱۹۸۷، ۱۲۵/۱؛ ازهری، ۱۴۲۱، ۲۲۴/۸)

بدین قرار آنچه از منابع لغوی به دست می‌آید اینکه ظاهرا لغت شناسان در تعریف این واژگان دچار دور شده به تفاوت‌های ظریف و باریک بینانه خاصی اشاره نکرده‌اند.

کارکرد واژگانی (سکون) در قرآن

ریشه «سَکَنَ» با تمام اشتقاقات آن ۶۹ بار در قرآن به کار رفته است. از این تعداد ۲۳ بار به صورت اسم «مِسکین» و جمع آن «مَساکین» به کار رفته است. ۱۱ بار در حالت اسم جمع «مَساکِن» و ۶ مورد نیز در حالت اسمی «سَکینه» به کار رفته است؛ همچنین ۱۲ بار به صورت صیغه امر یا همراه با لام تعلیل به کار رفته و در باقی موارد به صورت مصدر، اسم و ماضی و مضارع آمده است.

با درنگ و تتبع در این موارد، می‌توان نکات قابل تاملی به شرح ذیل استخراج نمود:

دربیشتر آیات، «سَکَنَ» با مسایل زمانی و مدت دار و هر آنچه که مربوط به یک دوره زماندار است؛ همنشین شده است، مانند: لیل و نهار، زمین، قریه، خانه، ذلت و فقر (آل عمران/۱۱۲؛ نساء/۸ و ۳۶؛ مائده/۸۹ و ۹۵؛ انعام/ ۱۳و ۹۶؛ اعراف/۱۹ و ۱۶۱؛ انفال/۴۱، توبه /۲۴ و۶۰؛ یونس/ ۶۷؛ ابراهیم/۱۴ و۴۵و ۳۷؛ نحل/۸۰؛ اسراء/ ۲۶ و ۱۰۴؛ کهف/۷۹؛ طه/۱۲۸؛ انبیاء/۱۳؛ مومنون/۱۸؛ نور/۲۹ و۲۲؛ فرقان/۴۵؛ نمل/۱۸ و ۸۶؛ قصص/۵۸ و ۷۲ و ۷۳؛ عنکبوت/۳۸؛ روم/۳۸؛ سجده/۲۷؛ سبأ/۱۵؛ غافر/۶۱؛ شوری/۳۳؛ احقاف/۲۵؛ مجادله/۴ طلاق/۶)، به عنوان مثال در آیه «وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (انعام/۱۳)؛ سکون در لیل و نهار به معنای وقوع در ظرف عالم طبیعتی است که اداره آن به دست لیل و نهار است (و فرصت محدود است) (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج۷/ ۲۷) یا در بیان داستان خلقت آدم و همسرش در بحث ورودشان به بهشت از واژه سکونت استفاده شده است: «وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ...» (اعراف/۱۹)، نیز، در استفاده انسانها و ساکن شدنشان در زمین و حتی در خانه‌هایشان از سکون و سکونت و مَسکن و مَساکن نام برده شده است: «.. وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا...» (توبه/۲۴)؛ «وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ...» (اعراف/۱۶۱)؛ «وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ...» (ابراهیم/۱۴)؛ «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا..» (نحل/۸۰)؛ که همه این موارد، نشان می‌دهد که سکون و سکونت در امر دایمی و عاقبتی به کار نرفته، موقتی بوده و متعلق و محدود به اموری چون زمان و مکان است.

در دو آیه (توبه /۷۲؛ صف/۱۲) نیز برای خانه‌های بهشتی از تعبیر مساکن استفاده شده

که نشان می‌دهد سکونت در مساکن بهشتی مربوط به ثبات و سکونت بدنها بعد از حرکت دایمی در دنیا است اما همچنان پاداش نهایی بهشتیان نیست؛ این امر به خصوص در آیه ۷۲ توبه بلافاصله بعد از ذکر این مساکن با فراز «... وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ...» تبیین می‌شود و در واقع رفع شبهه می‌کند که آنچه باعث آسودگی پایدار روح و روان (و نه بدن بهشتیان است) مساکن بهشتی نیست، بلکه رضایت الاهی است.

اما شش آیه‌ای که در آن سکینه به کار رفته (بقره/۲۴۸؛ توبه/۲۶ و۴۰، فتح /۲۶و ۱۸و ۴)، همگی با انزال از جانب خدا برای رسول و افراد با ایمان همراه شده است: «.. أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ..» (توبه/۲۶) مفسران عموما «سکینه» را به معنای وقار؛ آرامش و طمانینه، استقرار قلب و اطمینان درونی دانسته‌اند (قرطبی، ۱۳۶۴، ج۲۴۸/۳؛ خازن، ۱۴۱۵، ج۱۸۱/۱؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج۵۰۷/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج۶۱۴/۲؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج۵۰۷/۶؛ ابوحیان، ۱۴۲۰، ج۵۸۱/۲)، علامه طباطبایی آن را از سکون که خلاف حرکت است دانسته و بر این نظر است که در مورد سکون و آرامش قلب استعمال می‌شود و معنایش قرار گرفتن دل و نداشتن اضطراب باطنی در تصمیم و اراده مومنان است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج۲۸۹/۲)

نکته‌ای که در باب معنای ظریف این واژه، از تامل و مداقه در همنشینی سکینه با رسول، مومنین و انزال از جانب خدا و ملازمه با واژه جنود (در ۴آیه)، به دست می‌آید اینکه، سکینه، خود، از جنود خداوند (همان، ج۲۲۷/۲) و از لوازم ایمان بوده که در مومنین و رسولان به برکت ایمانشان در موقعیت‌هایی که با اضطراب فراوان در زندگی همراه است، از جانب خداوند بعد از آنکه فاقد آن بودند؛ ایجاد می‌شود و بنابراین دائمی نیست چرا که در شش آیه مذکور، درپیشامدهای مختلفی همچون اختفاء پیامبر درغار، جنگ حنین، روز فتح مکه از ایجاد و انزال آن خبر داده شده است.

بنابراین اعطایی است و بدون درخواست قبلی به انسان داده شده که ثبات نفس موقتی در پی دارد؛ به همین جهت در آیه «إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ ..» (توبه/ ۱۰۳) دعای پیامبر مایه آرامش نفوس دانسته شده و یا در بسیاری موارد با لام تعلیل یا به صورت صیغه امر (بقره/۳۵؛ ابراهیم/۱۴؛ اسراء/۱۰۴) و یا در همنشینی با فعل جعل (انعام/۹۶؛ نحل/۸۰؛ نمل/۸۶؛

قصص/۷۲؛ غافر/۶۱-۷۳) به کار رفته است: «هُوَالَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ..» (یونس/۷۶)؛ همچنین همسر، مایه سکونت انسان دانسته شده است (روم/۲۱؛ اعراف/۱۸۹) که با توجه به تعبیر «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» که در آن سَکَن با «الی» قرین شده، از منظر مفسران، به دلیل تاکید بر آرامش درونی و انسی (علاوه بر آرامش جنسی و جسمی) که برای انسان محقق می‌شود، این تعبیر به کار رفته است (سمرقندی، ۱۴۱۶، ج۸/۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج۱۲۰/۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج۴۷۰/۸؛ صادقی، ۱۴۰۶، ج۱۳۵/۲۳)

بر این اساس، می‌توان گفت، شاخصه اصلی معنایی «سکون»، آرام گرفتن جسمی و روانی موقت و اعطایی است که بیشتر با امور مدت دار همراه گشته است. همچنین «سکینه»، مختص رسولان و مومنان بوده که جنبه موهبتی و موقتی بودن آن، قابل توجه است.

کارکرد واژگانی (قرار) در قرآن

همان طور که پیشتر ذکر شد ریشه «قَرَرَ» ۳۸ بار در ۲۲ سوره و ۳۷ آیه از قرآن کاربست داشته است. از این تعداد بیشترین کاربرد به صورت اسم مکان یا مصدر میمی «مُسَتقَرّ» دارد (۱۰مورد) و بعد از آن ۹ مورد نیز به صورت مصدر «قَرار»، ۷ باردر ریشه «قرّ» در همنشینی با عین به معنای چشم روشنی، ۳ بار به صورت اسم «قَواریر» (به معنای شیشه و بلور) و ۳ مورد به صورت «مُستَقِرّ» و۶مورد به صورت فعلی: «أقرَرتُم» (۳ مورد) و «اِستَقَرّ» (۱ مورد)، «نُقِرّ» (حج/۵) و «قَرنَ» (احزاب/۳۳) به کار رفته است.

درنگ در این آیات نیز، نکات مهم تفسیری را در پی دارد که تفاوت‌های مهم این واژه را با دو واژه به ظاهر مترادف آن یعنی سکون و اطمینان، آشکار می‌کند.

مداقه در آیاتی که واژه «مُستَقَرّ» یا «مُستَقِرّ» و «اِستَقرّ» را در خود دارند، نشان می‌دهد که این واژه، بیشتر در مفهوم اسم مکان یا زمان و به معنای محل یا زمان استقراری به کار رفته است که پایدار، طویل و غیر قابل برگشت است. این استقرار یا به دنبال آزمایش و فتنه‌ای انجام شده که جایگاه را مشخص نموده است مثل آیاتی که از هبوط آدم و استقرار در زمین بعد از فریب شیطان می‌گوید (بقره/۳۶؛ اعراف/۲۴) و مثل آیاتی که از آخرت و بعد از تعیین

جایگاه بهشت و جهنم می‌گویدکه در این آیات با مواردی چون: مقام و مقیل و عذاب هر روزه همنشین شده (فرقان/۲۴ و ۶۶ و ۷۶؛ قیامت/۱۲؛ قمر/۳۸) و یا به دنبال تبیین حرکت و سیر هدفدار پدیده‌ها به سوی جایگاه پایدار خود انجام گرفته است (یس/۳۸؛ انعام /۶۷؛ قمر/۳). در دو آیه نیز مُسْتَقَرّ با «مُسْتَوْدَع» همنشین شده است (انعام/۹۸؛ هود/۶) که عموم مفسران برآنند که در این همنشینی، رابطه تقابلی دارند اما در تعیین معنای آنها گستره زیادی از نظرات را آورده‌اند؛ به عنوان مثال منظور از مُسْتَقَرّ در آیه «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ ..» (انعام/۹۸) را بر اساس اینکه استقرار به معنای «جای گرفته»، در مقابل «استیداع» به معنای آنچه که طلب ترک و بازگشت به مستودِع را دارد و نیز براساس همنشینی با «انشاء» که دلالت بر ایجاد دفعی دارد: به معنی کسانی که متولد شده‌اند و نیز به معنای ساکن شدن در زمین که قرارگاه انسان است، دانسته‌اند؛ در مقابل، کسانی که هنوز سیر در اصلاب را تمام نکرده و به دنیا نیامده‌اند، مشمول معنای «مُسْتَوْدَع» گرفته‌اند؛ نیز، قرار گرفتن در صلب و ارحام را مستقر و سقط شده قبل از تولد را مستودع، یاارحام‌را ستقرار و صلب‌رااستیداع‌معنا کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج۲۸۸/۷؛ سیدقطب، ۱۴۱۲، ج۱۱۵۹/۲؛ مراغی، بی‌تا، ج۲۰۱/۷؛ صادقی، ۱۴۰۶، ج۱۶۵/۱۰) تمامی این معانی گفته شده، نشان از معنای جایگاه طولانی مدت برای مُسْتَقَر دارد. همچنین برخی مفسرین: صلب، رحم، دنیا، قبر و ایمان ضعیف را مستودع و در مقابل، آخرت و بازگشت به خدا، ایمان حقیقی و بهشت و جهنم را مُسْتَقَر معنا کرده‌اند (اثنی عشری، ۱۳۶۳، ج۳۳۹/۳؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج۲۳۷/۶؛ مغنیه، ۱۴۲۴، ج۲۳۴/۳)

اما یادکرد قرآن از آخرت، جهنم؛ زمین، سرزمین دارای آرامش، ارحام و ریشه درخت در ساختار قرار، تاییدی دیگر بر جایگاه و مکان ثابت طولانی مدت یا پایدار برای ریشه «قَرَرَ» است (ابراهیم/۲۹ و ۲۶؛ نمل/۶۰؛ مومنون/۱۳و۵۰؛ ص. ۶۰؛ غافر/۳۹ و۶۴؛ مرسلات۲۱)

از همنشین‌های قرر در قرآن «عین» است که در شکل‌های «وَقَرِّي عَيْنًا» (مریم/۲۶)، «تَقَرَّ عَيْنُهَا» (طه/۴۰؛ قصص/۱۳)، «تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ» (احزاب/۵۱)، «قُرَّةَ أَعْيُنٍ» (فرقان/۷۴؛ سجده/۱۷)، «قُرَّتُ عَيْنٍ» (قصص/۹)، آمده است.

عموم مفسرین، -قرار العین- را کنایه از مسرت و خشنودی می‌دانند و ریشه آن را از «قُرّ» به معنی سردی و خنکی دانسته‌اند و از آنجا که معروف در میان عرب آن است که اشک شوق، خنک و سرد و اشک‌های غم و اندوه داغ و سوزان است؛ بنابراین این تعبیر در قرآن را به معنی چیزی که مایه خنک شدن چشم انسان می‌شود یعنی اشک شوق (که به استواری و سلامت چشم آسیبی نمی‌زند) قلمداد کرده وآن را کنایه از سرور و شادمانی می‌دانند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج۱۴/ ۴۳ و ج۱۵/ ۲۴۴؛ ثعلبی، ۱۴۲۲، ج۱۵۲/۷؛ طوسی، بی‌تا، ج۵۱۲/۷، مکارم، ۱۳۷۱، ج۱۶۷/۱۵)، نمونه‌ای از اشعار عربی در تایید این مطلب عبارت است از:

فَكَمْ سَخِنَتْ بِالأَمْسِ عَيْنٌ قريرَةٌ وَقَرَّتْ عُيُونٌ دَمعُهَا الْيوْمَ سَاكِبُ

ترجمه: دیروز چشمان خنکی داغ و سوزان شد ولی امروز چشمهایی خنک شد که اشکش ریزان است (ابن عبد ربه، ۱۹۸۷، ج۱۲۳/۳)

برخی مفسران علاوه بر ریشه «قُرّ»، ریشه قرار نیز برای این تعبیر ذکر کرده و بر این نظرند که قرار عین از «قَرَرَ» است؛ یعنی چشم با ملاحظه اتفاق افتاده، در جای خود ثابت می‌شود و به چیزهای دیگر نظر نمی‌کند، اما ریشه «قُرّ» را مشهورتر می‌دانند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج۵۱/۱۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج۸۳/۱۳؛ ثعالبی، ۱۴۱۸، ج۲۲۱/۴)

واژه مهم دیگر «قَرْنَ» در فراز مشهور «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ..» (احزاب/۳۳) است. عموم مفسران چه اهل سنت و چه شیعه، این واژه را یا از ریشه «وَقِرَ» در معنای اهل وقار و سکینه بودن یا از ریشه «قَرَّ» به معنای پابرجا شدن و ثبات دانسته‌اند (طبری، ۱۴۱۲، ج۲۲/ ۳-۴؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج۵۳۷/۳؛ طوسی، بی‌تا، ج۸/ ۳۳۸؛ ماتریدی، ۱۴۲۶، ج۸/ ۳۸۱؛ طبرانی، ۲۰۰۸، ج۵/ ۱۹۲)، علامه طباطبایی برای آن، دو ریشه «قَرّ» و «قار یقار» به معنای اجتماع و کنایه از ثابت ماندن در خانه‌ها ذکر می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج۳۰۹/۶)

همنشین دیگر قرر در ساختار اقرار به شکل «اَقْرَرْتُمْ» و «أَقْرَرْنَا» کلماتی چون «میثاق، إصر، شاهد و شهاده» است (بقره/۸۴؛ آل عمران/۸۱) که برای پیمان، عهد و اعتراف به حقیقت امری کاربرد دارند و تاکید کننده و مقوم معنای اثبات جایگاه و استواری امری یا چیزی در ریشه «قَرَرَ» است.

همچنین شیشه و آبگینه را نیز از آن جهت «قواریر» نام نهاده‌اند که چشم در آن نفوذ می‌کند و از حرکت به جانب دیگر بازمانده و در جای خود ثابت می‌شود. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج۶۲۱/۱۰)

آنچه در مجموع، از تامل در آیات قرآن برای مفهوم ریشه «قَرَرَ» قابل استنباط است؛ اینکه، معنای آرامش نمی‌تواند در معنای اصلی آن لحاظ شود؛ بلکه بر ثبات جایگاه (بیشتر) و نیز زمان استوار و پا برجا دلالت دارد.

کارکرد واژگانی اطمینان در قرآن

واژه اطمینان از ریشه «طَمَنَ» ۱۳ بار در ۱۱سوره و ۱۲آیه به کار رفته است. ۶ بار در ساختار مضارع «یطمِئن و تطمِئن»، ۴ بار به صورت اسم فاعل «مُطمَئِن، مُطمَینّین و مُطمَینّه» و ۳ بار در ساختار ماضی «اطْمَأْنَنْتُمْ، اِطْمَأَنُّوا، إطمَأَنّ» آمده است. در هفت مورد با «قلب» همنشین شده و در۴ مورد همراه با «لام» غایت و «إذا» و «باء» سببیت به کار رفته است. همچنین در ۵ مورد با مفهوم «ایمان» همراه بوده و در ۴ مورد در تقابل معنایی با مفاهیم کفر، غفلت و «انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ» قرار گرفته است.

علامه طباطبایی، اطمینان قلب را عبارت از آرامش آن و بیرون شدن خاطرات منافی با اخلاص از آن می‌داند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج۲۳۳/۶) که از جنس سکون و آرامش است و آدمی با آن دلگرم و خاطر جمع می‌شود (همان، ج۳۵۳/۱۱) همچنین مراد از اطمینان را استقرار دانسته (همان، ج۶۳/۵) و به نظر می‌رسد، تفاوتی بین سکون، اطمینان و استقرار قایل نشده است.

آنچه از مداقه در این ۱۳آیه به اختصار به دست می‌آید اینکه جایگاه حقیقی اطمینان، قلب است اما ایمان نیست بلکه با ایمان ارتباط دارد به همین دلیل در ۵ مورد با ایمان همنشین شده است؛ همچنین در اثر مداخله امری بیرونی و به دنبال دغدغه‌ای برای انسان حاصل می‌شود برای همین در چندین مورد با با «لام» غایت و «إذا» و «باء» سببیت به کار رفته است و قرآن در داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام در قضیه درخواستش از خدا برای رویت چگونه زنده شدن مردگان، اشاراتی ظریفی دارد که پرسش شد: آیا ایمان نداری؟ و

او پاسخ می‌دهد: بله ولی میخواهم قلبم مطمئن شود (بقره/۲۶۰) بر اساس آیات قرآن، این امر بیرونی که بر انسان عارض می‌شود و موجب اطمینان قلب می‌شود؛ مواردی همچون: زنده شدن مردگان برای نبی خدا (بقره/۲۶۰)، ذکر خدا برای مومنین (رعد/۲۸ دوبار؛ نحل/۱۰۶؛ فجر/۲۷) خبر حمایت و پشتیبانی خدا توسط ملایکه برای مومنین در جنگ (آل عمران/۱۲۶؛ انفال/۱۰) است؛ اما امن بودن محیط نسبت به آسیب دشمن و استقرار در مکان امن در جنگ (نساء/۱۰۳)، دیدن و خوردن غذای بهشتی (مائده/۱۱۳)، حیات دنیوی و نعمات و خیرات آن (یونس/۷؛ نحل/۱۱۲؛ حج/۱۱)، فرشته و از عالم بالا بودن (اسراء/۹۵) مواردی است که تنها باعث اطمینان و نه اطمینان قلبی می‌شود و لذا ثابت و غیرقابل تغییر نیست.

بدین قرار یکی از نکات مهمی که از آیات مربوط به اطمینان به دست می‌آید؛ این است که چون سطح ایمان و یقین افراد متفاوت است، به اطمینان رسیدن نیز متفاوت خواهد بود؛ برخی در حد ادعا و حرف، به اطمینان و اعتماد به غیب رسیده‌اند، این اطمینان، پیوند اساسی با میزان وابستگی به دنیا و نعمات مادی دارد؛ به همین دلیل قرآن از این افراد با تعبیر «يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» (حج/۱۱) یاد می‌کند که از منظر علامه به این معنا است که ایمان و دینشان یک طرفی و برای استخدام دنیا است و اطمینانشان نیز تنها در صورت سود مادی حاصل می‌شود (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج۱۴/۳۵۰)؛ لذا بر مبنای آیات قرآن، چه بسا اطمینان این افراد در جهت غفلت، کفر و انقلاب بر وجه یعنی برگشتن به عقب نزول کند.

برای دسته دیگر یعنی مومنین، اطمینان، با ذکر خدا و مراتب رشدشان رابطه مستقیم دارد ابتدا با ذکر خدا قلب هایشان متاثرو ترسان (انفال/۲) می‌شود و سپس با فزونی ایمان به تسلیم در برابر اوامر الهی و اطمینان قلب می‌رسند (انفال/۲، رعد/۲۸) (همان، ج۹/۲۱) توضیح آنکه قلب در لغت به معنای زیر و رو شدن و برگرداندن آمده است (راغب، ۶۸۱) یعنی قلب انسان دایما در معرض تلاطم و دغدغه است تا زمانی که به اطمینان برسد، اگر اطمینان وارد قلب شود، به ثبات و انس رسیده و تلاطم مرتفع می‌شود.

برای دسته دیگر همچون جناب ابراهیم علیه‌السلام که نبی خداست واز مراتب علم، ایمان و تسلیم عبور کرده است، درخواست کیفیت افاضه حیات به مردگان و جمع شدن اجزای

تجزیه شده آنها و نه اصل احیاء یا علم به آن، با دلیل اطمینان قلب مطرح می‌شود. به این معنا که ابراهیم علیه‌السلام از طریق عقل، منطق، علم و تسلیم پذیری، به رستاخیز، ایمان و اطمینان داشت ولی میخواست از طریق شهود بیرونی نیز آن را دریابد تا اطمینان قلبی برایش حاصل شود و این مساله نه تنها هیچ ایرادی به ساحت ایشان وارد نمی‌کند بلکه نشان از سطح اعلای ایمان ایشان دارد چرا که خداوند با پرسش باریک بینانه به صورت «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ» که تاکید در ایمان او را می‌رساند (نه به صورت اَلَم تُومِن)، به درخواستش در این سطح ایمان، پاسخ مثبت فرمود تا با ذکر داستان ابراهیم علیه‌السلام در قرآن، مرتبه‌ای شهودی برای اطمینان قلب سایر مومنین نیز گشوده باشد.

بنابراین نبی خدا، رویت فعل خدا و ملکوت را دغدغه قلبی خود عنوان می‌کند که با این معنا خدشه‌ای بر مقام نبوت ایشان وارد نمی‌شود و فساد گفتار کسانی که می‌گویند ایشان درخواست علم به کیفیت احیاء را داشته یا برای آرامش و قرار این مساله را مطرح نموده است، روشن می‌شود. (ر.ک فخر رازی، ۱۴۲۰، ج۳۴/۷)

بدین قرار، آنچه از مجموع تامل در بستر و بافت آیات قرآن به دست می‌آید اینکه اطمینان، سطح دغدغه مندی و ادعای انسان در توجه به خدا و غیب است که مراتب دارد و جایگاه حقیقی و اعلای آن قلب است. همچنین به واسطه امری بیرونی مرتفع می‌شود؛ یعنی اطمینان در انسان، ارتباط مستقیمی با عوامل بیرونی دارد و متناسب با سطح ایمان و جهان بینی افراد متفاوت است، گاه چون ابراهیم تا حد اعلای رویت ملکوت رسیده و گاه چون برخی انسانها، وابسته به برخورداری از نعمات صرفا مادی است که در صورت عدم تحقق آن، به غفلت و کفر و برگشت به عقب تبدیل می‌شود. همچنین می‌توان گفت اطمینان قلب از سکینه نیز بالاتر است چرا که سکینه بدون دغدغه و پیگیری انسان به او عطا می‌شود اما اطمینان قلب بعد از سکینه و به دنبال پیگیری و دغدغه انسان حاصل شده و تا بازگشت به خدا ثبات دارد: «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ...» (فجر/۲۵)

دستاوردهای کلی پژوهش:

این پژوهش افزون بر آنکه درباره سه واژه به ظاهر مترادف از آیات قرآن نکاتی را تبیین

و تشریح نمود، در بعد فراگیری دربردارنده دستاوردهای تفسیری است که در این مجال به آنها پرداخته می‌شود:

از آنجا که قرآن، خود را «تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ» معرفی می‌کند؛ اهتمام بیشتر به بستر و بافت آیات قرآن و توجه به تفسیر قرآن به قرآن در راستای کاهش وابستگی اهل تفسیر و قرآن به کتب لغت، ضرروی می‌نماید. اگر چه رجوع به کتب لغوی قدیم در تفسیر قرآن شایسته و بایسته است اما اتکاء محض به این مساله و حجت دانستن آراء اهل لغت و مداقه کافی نداشتن در بستر خود قرآن و نیز عدم پردازش تفسیر لغوی قرآن بر اساس تفسیر قرآن به قرآن می‌تواند خلل بزرگی در انتقال پیام استوار و اصیل قرآن ایجاد نماید.

دومین دستاورد پژوهش، تبیین جایگاه افراد و دفاع از شأن هر یک، متناسب با این جایگاه است؛ این امر در مورد رسولان و انبیای الهی بیشتر جلوه می‌نماید؛ چرا که گاه با عدم دقت در نکته‌های معنایی ظریف واژگان، ممکن است عصمت و جایگاه انبیاء بزرگ خدا از آنچه که هست کمتر پنداشته و انگاشته شود و خدای ناکرده قصوری در حقشان اتفاق بیفتد؛ مثل موضوع درخواست جناب ابراهیم علیه‌السلام در مورد کیفیت احیاء مردگان.

و نکته آخر آنکه به هنگام بررسی آیات، توجه به گوهر معنائی لغات و آگاهی به این نکته که قرآن در انتخاب واژگان، گزینش‌های باریک بینانه دارد؛ در کنار قرائن، از اهمیت ویژه‌ایی برخوردار است. مبادرت به تفسیر آیات قرآن بدون دقت در این همه، به خصوص نوع انتخاب لغات، ممکن است فهم آیات خدا را با نقدها و پرسشهای جدی مواجه سازد.

نتیجه:

بر اساس آنچه از بررسی و فهم گستره و حوزه معنایی سه واژه به ظاهر مترادف "سکون، قرار و اطمینان" در معنای آرامش، صورت گرفت؛ نتایج زیر جلوه می‌نماید:

ـ سکون از ریشه «سَکَنَ» مربوط به امور مدت دار است که موجب آسایش جسمانی و نیز آرامش نفس موقتی می‌گردد. همچنین، واژه سکینه در این گستره، اختصاص به مومنین و رسولان دارد که بر اساس قوانین الهی از عالم بالا بدون درخواست قبلی جهت غلبه بر اضطراب و ایجاد ثبات و استقامت در برابر دشمن به آنها اعطا می‌شودو پایدار نیست.

ـ قرار از ریشه «قَرَرَ» در معنای اصلی آرامش، نمودی ندارد؛ بلکه بیشتر بر جایگاه دراز مدت و گاه غیرقابل برگشت و نیز زمان استوار و پا برجا، دلالت دارد.

ـ اطمینان از ریشه «طَمَنَ»، سطح دغدغه و التفات انسان دراعتماد به خدا و غیب است که مراتب دارد و جایگاه حقیقی و اعلای آن قلب است. اطمینان قلبی به انس دایمی با غیب منجر می‌شود و برگشت ناپذیر است به این معنا که که اگر حاصل شود بعد از آن هیچ‌گونه اضطرابی نیست. اطمینان، ارتباط مستقیمی با عوامل بیرونی دارد و متناسب با سطح ایمان و جهان بینی افراد، این عوامل متفاوت می‌شود.

فهرست منابع:

قرآن کریم، ترجمه فولادوند.

آلوسی، محمد بن عبدالله، ۱۴۱۵ق، **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم**، بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن‌درید، محمد بن حسن، ۱۹۸۷م، **جمهره اللغه**، بیروت، دارالعلم الملایین.

ابن عاشور، محمد طاهر، ۱۴۲۰ق، **التحریر و التنویر**، بیروت: موسسه التاریخ العربی.

ابن عبد ربه، احمد بن محمد، ۱۹۸۷م، **العقدالفرید**، بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۱۴۱۹ق، **تفسیرالقرآن العظیم**، بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۱۴ق، **لسان العرب**، بیروت: دارصادر، چ۳.

ابوحیان، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ق، **البحر المحیط فی التفسیر**، بیروت: دارالکفر.

ازهری، محمد بن احمد، ۱۴۲۱ق، **تهذیب اللغه**، بیروت داراحیاء التراث العربی.

ثعالبی، عبدالرحمن‌بن‌محمد، ۱۴۱۸ق، **الجواهرالحسان فی‌تفسیرالقرآن**، محقق:ابوسنه، عبدالفتاح، بیروت: داراحیاءالتراث العربی.

ثعلبی، احمد بن محمد، ۱۴۲۲ق، **الکشف و البیان**، بیروت: داراحیاءالتراث العربی.

خازن، علی بن محمد، ۱۴۱۵ق، **تفسیرالخازن**، بیروت: دارالکتب العلمیه.

زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷، **تفسیر الکشاف**، مصحح:حسین احمد، بیروت: دارالکتاب العربی.

سیدقطب، ابراهیم حسین الشاربی، ۱۴۱۲ق، **فی ظلال القرآن**، قاهره: دارالشروق.

شاه عبدالعظیمی، حسین، ۱۳۶۳، **تفسیر اثنی عشری**، تهران: میقات.

صادقی، محمد، ۱۴۰۶ق، **الفرقان فی تفسیر القرآن**، قم: فرهنگ اسلامی.

طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۹۰ق، **المیزان فی تفسیر القرآن**، بیروت: الموسسه الاعلمی للمطبوعات.

طبرانی، سلیمان بن احمد، ۲۰۰۸م، **التفسیرالکبیر**(الطبرانی)، اردن: الکتاب الثقافی.

طبری، محمدبن جریر، ۱۴۱۲ق، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دارالمعرفه.

طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ش، **مجمع البیان فی تفسیرالقرآن**، تهران: ناصرخسرو.

طوسی، محمد بن حسن، بی‌تا، **التبیان فی تفسیرالقرآن**، بیروت: دارحیاء التراث العربی.
فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، **مفاتیح الغیب**، بیروت: داراحیاءالتراث العربی، چ۳.
فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۹۹۶م، **العین**، بیروت: مکتبه الهلال.
قرطبی، محمدبن احمد، ۱۳۶۴ش، **الجامع لاحکام القرآن**، تهران: ناصرخسرو.
ماتریدی، محمدبن محمد، ۱۴۲۶ق، **تفسیرالماتریدی**، بیروت: دارالکتب العلمیه.
مراغی، احمد مصطفی، بی‌تا، **تفسیر المراغی**، بیروت: دارالفکر.
مغنیه، محمد جواد، ۱۴۲۴ق، **تفسیرالکاشف**، قم: الدارالکتاب الاسلامیه.
مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۱ش، **تفسیر نمونه**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

References

-The Holy Quran, translated by Fouladvand
-Alousi, Muhammad bin Abdullah, 1415 AH, Ruh al-Ma'ani fi Tafsir al-Qur'an al-'Azeem, Beirut: Dar al-Kitab Al-Alamiya.
-Ibn-Darid, Muhammad bin Hassan, 1987, Jamehra al-Lagheh, Beirut, Dar al-'Alam al-Malayin.
-Ibn Ashur, Muhammad Tahir, 1420 A. H. , Tahrir and al-Tanvir, Beirut: Al-Tarikh Al-Arabi Institute.
-Ibn Abd Rabbah, Ahmad Ibn Muhammad, 1987, Aqd al-Farid, Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya.
-Ibn Kathir, Ismail Ibn Umar, 1419 AH, Tafsir al-Qur'an al-Azeem, Beirut: Dar al-Kitab al-Ulamiya.
-Ibn Manzoor, Muhammad Ibn Makram, 1414 AH, Lasan al-Arab, Beirut: Dar Sader, Ch3.
-Abuhayan, Muhammad ibn Yusuf, 1420 AH, Al-Bahr al-Muhait fi al-Tafsir, Beirut: Dar al-Kafr.
-Azhari, Muhammad bin Ahmad, 1421 AH, Tahzeeb al-Lagheh, Beirut Darahiya al-Tarath al-Arabi.
-Thaalabi, Abd al-Rahman bin Muhammad, 1418 AH, Al-Jawahir al-Hasan fi Tafsir al-Qur'an, Muqaqir: Abu Sanah, Abd al-Fattah, Beirut: Darahiya al-Tratah al-Arabi.
-Thaalbi, Ahmad bin Muhammad, 1422 AH, Al-Kashf and Al-Bayan, Beirut: Darahiya al-Tarath al-Arabi.
-Khazan, Ali Ibn Muhammad, 1415 AH, Tafsir al-Khazan, Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya.
-Zamakhshari, Mahmoud bin Omar, 1407, Tafsir al-Kashaf, revised by: Hossein Ahmad, Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi.
-Seyyed Qutb, Ibrahim Hossein Al-Sharabi, 1412 AH, in the shadows of the Qur'an, Cairo: Dar al-Shurouq.
-Shah Abdul Azimi, Hossein, 1363, Tafsir Ezna Ashri, Tehran: Miqat.
-Sadeghi, Muhammad, 1406 AH, Al-Furqan fi Tafsir al-Qur'an, Qom: Islamic Culture.
-Tabatabaei, Mohammad Hossein, 2013, Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an, Beirut: Al-Alami Institute for Publications.
-Tabarani, Suleiman bin Ahmad, 2008, Al-Tafseer al-Kabir (Al-Tabarani) , Jordan: Al-Iktab al-Thaqafi.
-Tabari, Muhammad bin Jarir, 1412 AH, Jami al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an, Beirut: Dar al-Marafa.
-Tabarsi, Fazl bin Hasan, 1372, Majma al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an, Tehran: Nasser Khosro.

-Tusi, Muhammad bin Hassan, Beita, al-Tabyan fi Tafsir al-Qur'an, Beirut: Darhiya al-Trath al-Arabi.

-Fakhr Razi, Muhammad bin Omar, 1420 AH, Mufatih al-Ghaib, Beirut: Darahia al-Tarath al-Arabi, Ch3.

-Farahidi, Khalil bin Ahmad, 1996, Al-Ain, Beirut: Al-Hilal School.

-Qortubi, Mohammad bin Ahmad, 1364, Al-Jame Lahkam Al-Qur'an, Tehran: Nasser Khosrow.

-Matridi, Muhammad ibn Muhammad, 1426 AH, Tafsir al-Matridi, Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya.

-Maraghi, Ahmed Mustafa, B. Ta, Tafsir al-Maraghi, Beirut: Dar al-Fikr.

-Mughniyeh, Mohammad Javad, 1424 AH, al-Tafseer al-Kashif, Qom: Dar al-Kitab al-Islamiya.

-Makarem Shirazi, Nasser, 1371, Tafsir al-Nashon, Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiya.

A new reading of the recognition and semantic difference of the words «SOKUN» , «GHARAR» and «ETMINAN» in the Qur›an with an approachInterpretation of the Qur›an to the Qur›an

Mahboubeh Musaipour[1]

Abstract:

The use of each word in the Quran is such that no word with the same meaning can do justice to the content and meaning of that word, and this is a point that is effective and important in the interpretation of the verses. In this regard, the present research aims to recognize the difference in the meaning of the three words " SOKUN ", " GHARAR " and " ETMINAN " in the Qur'an, which are used in the synonymous meaning of peace by many interpreters and translators of the Qur'an, and has tried to focus on the method of interpreting the Qur'an to Quran and on the basis of lexical analysis, show that every word has been arranged according to the current requirements and in the service of a special meaning to convey the message. The result shows that SOKUN is derived from the root of "sakana" It means the temporary relaxation of the body and soul, which is caused by long-term affairs and is granted to humans.» GHARAR» from root» gharara» in the original meaning of peace does not have an expression, but rather refers to a stable and sometimes irreversible position, as well as a firm and standing time. ETMINAN comes from the root of «tamana» , The level of human devotion is in trusting God and the unseen, which levels and the true and supreme place is that heart which is achieved for it by means of an external matter after turmoil; This external matter is different depending on the level of faith and worldview of people.

Keyword: difference of meaning, SOKUN, GHARAR, ETMINAN, interpretation of the Qur›an to the Qur›an.

Department of Quran and Hadith Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: m. .۱ mousaeipour@pnu. ac. ir